# بررسی اندیشه زیستِ آگاهانه در نگاره‌های ونگوگ با تأمل در آرای هیدگر


## چکیده

«حقیقت» رخدادی است که در بستر اثر هنری اتفاق می‌افتد. مارتین هیدگر با طرح این مسئله هنر و حقیقت را به طرز اعجاب انگیزی به یکدیگر مربوط می‌کند. ونگوگ نیز که در نامه هایی به برادرش به کشف و جست و جوی حقیقت اشاره کرده است، به نظر می‌رسد به دنبال نزدیک‌تر شدن به زیستی آگاهانه است. از این جهت طرز نگاه ونگوگ به هستی با اندیشه هیدگر پیوند می‌خورد. هدف از نگارش این مقاله، بررسی تفکر زیستِ آگاهانه ونگوگ و تأثیر آن در هنر وی با تأمل در فلسفه هیدگر و چگونگی ظهور حقیقت در نگاره‌های این هنرمند است. به منظور روشن ساختن برداشت هیدگر در ارتباط با شیوه اندیشه آگاهانه هنرمند در خلق آثارش، سوالاتی در مورد رابطه حقیقت با اثر هنری و نحوه زیست هستی‌شناسانه ونگوگ و آشکارگی ذات پدیدارها در نقاشی‌های او طرح شده است. به این منظور با استفاده از تفسیری بی‌واسطه و با تحلیل برخی آثار ونگوگ در چارچوب مفاهیم هیدگر سعی در حل پرسش‌ها شده است. در تحلیل نهایی پژوهش به نظر می‌رسد بیان هنری ونگوگ با برداشت هیدگر از هنر رابطه‌ای معنادار دارد و هر دو در پی کشف وجود و دعوت انسان به تفکر در هستی خویش می‌باشند.



**کلید واژه‌ها:** زیست آگاهانه، هنر و حقیقت، پدیدار، هیدگر، ونگوگ



آماده انتشار هنرهای زیبا

## مقدمه

وظیفه‌ای که هیدگر بر دوش انسان معاصر می‌نهد، تفکر است. وی بشر را به اندیشیدن در جهان و به نوعی «در- جهان- بودن» فرا می‌خواند و ما را به مسئله‌ای که در عمیق‌ترین لایه‌های درونی انسان رخنه کرده است، پرتاب می‌کند و آن چیزی نیست جز کشف حقیقت و رسیدن به وجود و یادآوری هستی انسان. «از نظر او هستی بشری جدای از جهان وجود نداشته و صرفا جایی خارج از اینجا نیست که در انتظار به آزمون درآمدن و غورکردن از ستیغ دوردست عقلانیت باشد. در عوض، ما از آن پدیدار شده و در آن وجود داریم و می‌توانیم آن را، و خود را، به عنوان بخشی از آن و به عنوان هستی در جهان به ادراک درآوریم.» (دآلوا, ۱۳۹۴, ص. ۱۴۶) از طرفی دیگر ونگوگ نیز به عنوان یک هنرمند آگاه به هستی، با زندگی در میان بوم‌های نقاشی خود و با الهام از جهان پیرامون سعی در به چالش کشیدن نحوه هستی خود دارد. از این رو همچنان که هیدگر رابطه هنر و حقیقت را مطرح می‌کند، ونگوگ نیز رابطه این دو را در آثار خود به تصویر می‌کشد. هیدگر در فلسفه خود به تعداد محدودی از هنرمندان اهمیت ویژه‌ای نشان می‌دهد که ونگوگ نیز در میان آن‌هاست. وی با طرح داستانی از یکی از نقاشی‌های وی با نام *«کفش‌های ونگوگ»* نحوه ظهور و رخداد حقیقت را در یک اثر هنری مجسم می‌کند. در فلسفه هیدگر، حقیقت با روشنی همراه است و « سرچشمه حقیقت نه در گزاره‌ها بل درآشکارگی، و از حجاب بیرون شدگی خود چیزهاست». (احمدی, ۱۳۷۴, ص. ۵۲۶) هنر به پدیدارها اجازه می‌دهد که ظهور پیدا کنند و در پی این ظهور، حقیقت به عنوان یک رخداد اتفاق افتد.

وی به تفکر افلاطون گه هنر را به معنای میمسیس و ارسطو گه هنر را تقلیدی از طبیعت و هدف آن را *کاتارسیس*[۴]می‌نامد، بسنده نمی‌کند. همچنین تفکر متافیزیکی را که در آن همه چیز حول محور سوژه و در خدمت سوژه قرار می‌گیرد ناقص می‌داند. هیدگر تحلیل و بررسی هنر را از دید زیباشناسانه که بنابر امری حسی و شناخت حسی صورت می‌گیرد، کافی نمی‌داند و تفکری هستی‌شناسانه بر پایه روش *فنومنولوژی*[۵]که در آن به پدیدارها امکان ظهور می‌دهد را ارج می‌نهد. «از دید هیدگر پیدایش سوبژکتیویته و خودمختارشدن تدریجی فرد نشانه‌های آشکار انحطاطند، در حالی که به نظر می‌رسد این دو پدیده تاریخی برای زیبایی‌شناسی سودمند بوده‌اند. انسان نه تنها اسطوره‌ها را ریشه‌کن و الاهیات را منحل کرده، بلکه راه رسیدن به ذات چیزها و از جمله به ذات خود انسان را بریده است.» (ژیمنز, ۱۳۸۷, ص. ۲۹۹)

در هنر که از تفکر هنرمند برمی‌آید، رابطه متقابلی بین زیست آگاهانه هنرمند و خلق اثر هنری وجود دارد. در این ارتباط هنرمند با توجه به بروز پدیدارها و با استفاده از خلاقیت خود اثر هنری را شکل می‌دهد و آن را تبدیل به بستری برای تفکر هنرمند می‌کند. در این زیست آگاهانه، هنرمند به هستی خویش آگاه است و در تلاش برای جست و جوی خود و کشف راز و رمز هستی است. هیدگر این انسان را که همیشه به دنبال پرسش از هستی خود می‌باشد *«دازاین»* مُعرفی می‌کند. « دازاین هماره با این یا آن شیوه بودن است که از آنِ من است. دازاین خود هماره پیشاپیش به نحوی از انحا بر سر اینکه به چه طریقی هماره از آن من باشد تصمیم گرفته است. آن هستنده‌ای که در هستی‌اش در همِّ هستی خویش است با هستیِ خویش، که خویشمندترین امکان اوست، مناسبت دارد.» (هیدگر, ۱۳۸۶, ص. ۱۴۹)

دازاین به حضور خود در این جهان آگاه است. از این رو میان هنر و حقیقت که هنرمند همواره به دنبال آن است رابطه‌ای برقرار می‌شود. این رابطه نتیجه زیست آگاهانه و تفکر در نحوه زندگی آدمی است که در زندگی هنری ونگوگ نیز به وضوح مشاهده می‌شود.

ونگوگ در خانواده ای مذهبی پرورش یافته و زندگی او با مسائل هستی شناسانه و پرسش های متعدد از وجود و هستی خویش کاملا گره خورده است. این پرسش‌ها اما در فضای زندگی و کار او که به هیچ وجه از یکدیگر جدا نیستند نیز دیده می‌شود. برای مثال نقاشی‌های طبیعت او از *آرل* و *سن رمی*، جست و جوی او را در این طبیعت پر از رمز و راز نشان می‌دهد و به کارگیری این موضوعات برای شناخت او از این جهان می‌باشد. طبیعت در کارهای او فقط یک بازنمایی صرف نیست. در نقاشی‌های طبیعت او درختان تنها بازآفرینی نمی‌شود بلکه نگاه نو و اندیشه آگاهانه او را به طبیعت و جهان هستی نشان می‌دهد. درختان به عنوان بخشی از یک اثر از تمام صفات و ویژگی‌های درخت بودن فراتر می‌روند و به عنصری تبدیل می‌شوند که از صرف موضوع بودن برای یک نقاشی منظره فراتر می‌رود. نحوه ضرب قلم‌های او که فقط مختص این هنرمند است، درک و ارائه فضایی متفاوت از دیگر هنرمندان و نگاهی تأمل برانگیز را نشان می‌دهد که تمام عناصر هستی به عنوان یک پدیدار بر او ظهور می‌کند و مسئولیت مهم‌تری بر دوش وی گذاشته شده است که در پی آن از ظهور حقیقت خبر می‌دهد. ونگوگ به واسطه پدیدارهایی که بر او نمایان می‌شود و نحوه دید متفاوت خود، به ذات پدیدارها پی می‌برد و سعی در روشن ساختن حقیقت در آثارش دارد.

با توجه به مسائل مطرح شده، فرض مقاله بر این است که این اندیشه پرسش گرایانه و زیستِ آگاهانه که در نقاشی‌های هنرمند موج می‌زند با اندیشه و تفکر هیدگر اشتراکاتی دارد. هیدگر در طی سالیان زندگی خود تنها چند اثر از ونگوگ با موضوع کفش‌ها را مشاهده کرده و با این حال او را هنرمندی می‌داند که هنری اصیل، دارای خلاقیت و نبوغ و همچنین هنری که در آن به پرسش‌های بنیادین فلسفه پرداخته می‌شود خلق کرده است. بدین منظور ابتدا با نگاهی مختصر به اندیشه هیدگر و بررسی هنر از دیدگاه او اشاره می‌شود و ارتباط آثار ونگوگ و فلسفه هیدگر و ارتباط حقیقت با هنر بررسی می‌گردد تا از این رو تأمل این فیلسوف در نگاره‌های هنرمند روشن گردد.

و در نهایت ۲ پرسش اصلی که در این مقاله مطرح شده است:

۱. چه رابطه ای بین فلسفه هنر هیدگر و نقاشی‌های ونگوگ وجود دارد که ما را به زیست آگاهانه هنرمند رهنمون می سازد؟
۲. حقیقت که آشکارگی و ظهور وجود است چگونه در آثار ونگوگ رخ می‌دهد؟

## پیشینه تحقیق

آنچه که ضرورت نگارش این مقاله را مشخص می‌کند، کمبود بررسی نحوه زیست ونگوگ و اندیشه او در این هستی و گنجاندن آن در نقاشی‌هایش و ارتباط آن با اندیشه هیدگر می‌باشد. کتاب «*هیدگر و هنر*»[۷] نوشته *کوکلمانس*[۸] مسئله فلسفه و ارتباط آن با هنر را مشخص کرده است. در این کتاب، مسائل زیبایی شناسی و نقدهای هنری از فیلسوفان دیگر و نحوه دید هیدگر نسبت به نگاه این فیلسوفان به هنر بررسی شده است. همچنین نحوه ظهور

آماده انتشار هنرهای زیبا

حقیقت با تأمل در شیئیت و روابط بین حقیقت و هنر مشخص شده است. در کتاب «*حقیقت و نسبت آن با هنر*» نوشته *محمدرضا ریخته‌گران*[9] روابط هنر و حقیقت، کار هنری و همچنین سرآغاز کار هنری به خوبی روشن شده است. در مقاله«Derrida, Heidegger, and van Gogh's old shoes»[10] ، نحوه ظهور حقیقت در اثر هنری بررسی شده است و با توصیف جزء به جزء نقاشی کفش‌های ونگوگ و تحلیل هرمنوتیکی آن مسیر رخداد حضور روشن شده است. هم‌چنین دریدا[11] که به عنوان یکی از منتقدان هنر که نظریه « ساخت گشایی» را ارج می‌نهد، این نقاشی را با سوال‌های متفاوتی به چالش می‌کشد تا بتواند به نحوه بروز حقیقت و توصیف هیدگر از این جفت کفش نزدیک‌تر شود. مقاله « Heidegger on the nature of truth» در رابطه با این مسئله می‌باشد که یک اثر هنری که به روش بازنمایی انجام شده است چگونه می‌تواند حقیقت را علیرغم واقعیتی که در تصویر مشاهده می‌شود به ما نشان دهد و حقیقت را نه تنها به عنوان یک واقعیت اثبات شده به وسیله حواس ما بلکه از طریق یک نقاشی برای ما ملموس سازد. هم چنین در مقاله « Heidegger on van Gogh old shoes: the use/abuse of a painting» نویسنده به ادعای هیدگر در رابطه با رخ دادن حقیقت در اثر هنری می‌پردازد و آن را نقد می‌کند.[12] از نظر وی داستانی که هیدگر در رابطه با کفش ها و اینکه متعلق به زن دهقان هستند به بیراهه رفته است و به نوعی از نقاشی برای توضیح ایده خود سوءاستفاده کرده است و مثالی از اثر مارسل دوشان،[13]«چشمه»[14] می‌آورد و به حقیقتی که در این اثر وجود دارد و ابزارگونگی آن می‌پردازد. بنابراین در این پژوهش علاوه بر نحوه رخداد حقیقت و نگاه مختصری به مباحث گفته شده بر آن است تا اندیشه و زیست ونگوگ به عنوان یک هنرمند را در خود جای دهد و ارتباط نگاره‌های دیگر این هنرمند را با آرای هیدگر بیشتر مشخص کند.

مقاله « *هنر و حقیقت نزد هیدگر*»[15] این مسئله پرداخته است که رابطه هنر و وجود چیست؟ همچنین هنر و ذات حقیقت چه ارتباطی با یکدیگر دارند و بدین منظور رساله «*سرآغاز کار هنری*» نوشته مارتین هیدگر شرح داده شده است و نسبت وجود و ظهور حقیقت بررسی شده است. در مقاله «*هایدگر و پدیدارشناسی هرمنوتیکی هنر*»[16]، مسئله حقیقت از طریق پدیدارشناسی هرمنوتیکی بررسی شده و نسبت وجود را از طریق هنر جسته است و به شناخت عالم یک قوم تاریخی که چگونه به هستی خود آگاه می‌شوند پرداخته است. بر اساس تحقیقات انجام شده، تا کنون پژوهشی که به صورت مستقل به نقاشی‌های ونگوگ با استفاده از شیوه پدیدارشناسانه هیدگر، تعمیم بروز حقیقت به آثار دیگر این هنرمند و هم چنین رابطه نحوه زیست وی با ظهور حقیقت در نقاشی هایش پرداخته باشد، صورت نگرفته است.

آماده انتشار هنرهای زیبا

## روش پژوهش

این پژوهش با تکیه بر آرای هایدگر و کمک گرفتن از پدیدارشناسی هرمنوتیکی او سعی بر آن دارد تا به تحلیل موقعیت انسان در عصر مدرن و چالش‌هایی که بر سر راه او قرار دارد، بپردازد و رابطه هنر و حقیقت را آشکار سازد. از این رو با رویکردی توصیفی- تحلیلی بر آثار ونگوگ و نگاهی بر نامه‌های او و داده‌های تاریخی به جا مانده، از رابطه هنر و حقیقت، تصویری ارائه دهد. وی با استفاده از روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی، به تحلیل اثر کفش‌های ونگوگ می‌پردازد و ابتدا با توضیح در رابطه با شیئیت و فرض اثر هنری به عنوان یک شیء آغاز می‌کند و در ادامه هنرمند، هنر و اثر هنری را در یک دور هرمنوتیکی توصیف می‌کند. و هم‌چنین با تحلیل کفش‌های ونگوگ رابطه هنر و حقیقت را آشکار و ظهور حقیقت در اثر هنری را ممکن می‌سازد.

در این پژوهش، با انتخاب اثر *«کفش‌های ونگوگ»* و آثار دیگر ونگوگ که عبارتند از: *«سیب‌زمینی خورها»* و *«درختان سرو»*، سعی بر آن است تا مسئله تجلی حقیقت در اثر هنری، که هایدگر در اثر یک جفت کفش به آن پرداخته است را روشن سازد. لذا با تحلیل آثار دیگر ونگوگ، به چگونگی رخ دادن حقیقت در اثر یک هنری پی می‌بریم و نحوه نگاه ونگوگ به اشیا پیرامون خود و تبدیل آن‌ها به تصویر در این آثار بررسی شده است.

## خاستگاه هنر

در رساله *«سرآغاز کار هنری»* هیدگر، از سرچشمه اثر هنری پرسش می‌کند. او سرچشمه را ذات و چیستی یک شیء معرفی می‌کند و شرط رسیدن به سرآغاز شیء را پرسش از ذات آن چیز می‌داند. «سرآغاز، آن مبدأ، مصدر، منشأ و ماهیت یک چیز است که در آن وجودِ آن چیز حاضر است.» (ریخته‌گران, ۱۳۸۶, ص. ۲۱۳) پرسش از ذات ما را به دیدن چیز آنگونه که هست رهنمون می‌سازد. اما سرآغاز کار هنری چیست؟ آیا سرآغاز کار هنری، هنرمند است؟ یا سرآغاز هنرمند کار هنری است؟ یا شاید سرآغاز هردو آن ها از چیز دیگری به نام «هنر» نشأت می‌گیرد؟ در اینجا هیدگر دوری را بین اثر هنری، هنرمند و هنر آغاز می‌کند که در نبود هر یک فهم معنای دیگری امکان ندارد. اما آن چیزی که وی سرآغاز و منشأ چیز دیگر می‌داند «هنر» است. حال برای فهم این سرآغاز باید ابتدا از چیستی هنر سوال کنیم و ذات هنر را روشن سازیم. اما برای روشن شدن ذات هنر، باید از کار هنری شروع کنیم زیرا کار هنری به فعلیت رسیده است و در دسترس است. کار هنری اجازه می‌دهد که هنرمند ظهور کند و ما به واسطه کار هنری، هنرمند را می‌شناسیم. «هیدگر با احتیاط به این نتایج می‌رسد: ۱. هنرمند می‌گذارد کار ( هنری) ظهور کند. ۲. کار( هنری) می‌گذارد هنرمند ظهور کند و ۳. هنر آن چیزی است که از آن هنرمند و کار هنری ظهور می‌کنند.» (کوکلمانس, ۱۹۴۱, ص. ۱۷۳)

*تصویر ۱ . کفش‌های ونگوگ*، ونسان ونگوگ، ۱۸۸۶. مأخذ: (URL1)

هیدگر برای توصیف و تشریح کار هنری، ابتدا به بنیادی‌ترین تعریف از یک چیز می‌پردازد و آن شیئیت یک شیء است. چرا یک شیء را شیء می‌گوییم؟ وی اثر هنری را در ابتدا یک شیء در نظر می‌گیرد مانند تمام اشیائ پیرامون ما که قابل حمل، جابجایی و دارای ویژگی های یک چیز از جمله شکل و رنگ و جنس و ... هستند. از مواد مختلف ساخته و پرداخته می‌شوند و یک شکل نهایی پیدا می‌کنند. از مکان اصلی خود به موزه‌ها برده می‌شوند و به نمایش در می‌آیند. اما به راستی اثر هنری تنها یک شیء محض است ؟ یک شیء که تنها قابلیت مصرف گرایی دارد و از جایی به جایی دیگر می‌رود و نمایش داده می‌شود ؟ وی با رد این مسئله که کار هنری تنها یک شیء است ما را با مفهومی دیگر آشنا می‌سازد و آن ابزار است. او اثر هنری را یک ابزار معرفی می‌کند زیرا ابزار علاوه بر ویژگی شیء بودن، ویژگی کاربردی را دارد. یعنی اثر هنری دارای ماده و صورت است. فلاسفه یونان باستان، یکی از نظریات ارائه شده در رابطه با شیء و شیئیت را نظریه « ماده و صورت» نامیده‌اند. ماده را ابزار خام یک چیز و صورت را کارکرد یا محتوای آن در نظر گرفته‌اند. در اینجا ما اثر هنری را ماده و کارکرد آن را صورت می‌دانیم. برای مثال در تابلوی *«کفش‌های ونگوگ»*،تصویر ۱، کارکرد کفش‌ها صورت و مواد خام تشکیل دهنده آن را ماده می‌نامیم. در نتیجه به ماهیت اثر هنری از طریق ماده و صورتش پی می‌بریم. این ویژگی ماده و صورت اثر هنری با ابزاری بودن آن نسبت دارد و شیئیت اثر هنری را در ابزار بودن آن نشان می‌دهد. اما با تمام این تفاسیر اثر هنری نه یک شیء محض و نه یک ابزار است. او آثار هنری را متمایز از دیگر اشیاء تعریف می‌کند و یک ویژگی خاص برای شیئیت آثار در نظر می‌گیرد که آثار را از باقی چیزها متمایز می‌کند و آن ویژگی «هنری بودن» آثار است. کار هنری از این جهت هنری است که در آن خلاقیت به کار رفته است و خلاقیت و مُبدِع بودن هنرمند است که در این میان اثر هنری را از یک شیء محض بیرون می‌آورد و چیز بیشتری به او می‌بخشد. علاوه بر این آثار هنری، به واسطه هنری بودن و داشتن خلاقیت و ابداع، عالمی را در درون خود آشکار می‌کنند. عالمی که حقایقی را برای ما به ظهور می‌رساند . حقیقت در اثر هنری ظهور می‌کند و به روشنایی می‌رسد. اما حقیقت چیست و چه نسبتی با اثر هنری دارد؟ (ریخته‌گران, ۱۳۸۶, ص. ۲۱۸)

آماده انتشار هنرهای زیبا

## حقیقت به مثابه یک رخداد

فلاسفه از دیرباز به دنبال کشف حقیقت بوده‌اند و نظریات متفاوتی در رابطه با آن ارائه داده‌اند. اما هیدگر برای روشن ساختن مفهوم حقیقت به فلسفه یونان باستان رجوع می‌کند. یونانیان حقیقت را *«آلتئیا»*[۱۷] نام نهاده‌اند که به معنی ناپوشیدگی است. حقیقت به دنبال روشنی و گشایش می‌آید و بسیاری از چیزها برای ما آشکار می‌شود. او این روشنی و گشایش را *«لیختونگ»*[۱۸] می‌نامد. فعل این کلمه به آلمانی (lichten) است که به معنی روشن کردن نه از جهت نورانی کردن بلکه به معنی سبک کردن و گشوده کردن است. وی در اینجا جنگلی انبوه را مثال می‌زند که از درختان پاکسازی شده و آزاد و سبک تر شده است. جایی را روشن ساختن به معنای سبک کردن و از تاریکی به نور درآمدن آن مکان است. چیزی را آزاد ساختن و رها کردن. ما دخل و تصرفی در این روشنی نداریم بلکه این پدیدارها هستند که خود را برای ما آشکار می‌سازند و ظهور می‌کنند. (Stambaugh, 1972, p. 65)

حقیقت نیز در نظر هیدگر یک رخداد است که اتفاق می‌افتد و هنر بستری است تا این امکان را برای حقیقت فراهم می‌آورد تا روشنی ایجاد شود و حقیقت از پوشیدگی به درآید و ناپوشیده شود. آنگاه که چیزها آنچنان که هستند، متکی به خود و مستقل از هر چیز دیگر ظهور می‌کنند حقیقت رخ می‌دهد و ما ذات حقیقت را درمی‌یابیم. حقیقت رخدادی است برای یک لحظه. در همان لحظه است که حجاب کنار می‌رود و آشکارگی صورت می‌گیرد. اما اثر بسیار متفاوت از دیگر چیزهاست. در اثر هنری مسئله‌ای که توجه ما را به خود جلب می‌کند این است که اثر هست، حضور دارد و خلق شده است. بدین روی ما به اگزیستانس[۱۹] اثر هنری پی می‌بریم و وجود اثر برای ما آشکار می‌شود. اثر ما را با محدوده‌ای تازه آشنا می‌کند و تمام روابطی که با اثر داشته‌ایم، دانسته‌ها و مشاهدات ما را به حوزه‌ای منتقل می‌کند که در آن حقیقت رخ می‌دهد. اما ناپوشیدگی که در اثر یک رخداد اتفاق می‌افتد چه مسیری را طی می کند و چگونه هنر این مسیر را هموار می‌کند ؟ (Jaeger, 1958, p. 67)

مسئله ای که به نظر می رسد می تواند ما را به کشف درستی از ظهور وجود برساند، ارتباط بین زندگی و نحوه اندیشه ونگوگ در اشیای پیرامون خود و عرضه آن به مخاطب است. ونگوگ با حضور اشیا و ابزارهای دم دستی در نگاره هایش، ما را به اندیشیدن در آن‌ها دعوت می‌کند. نقاشی وی تنها یک جفت کفش، یک صندلی یا یک پرتره را به نمایش نمی‌گذارد بلکه در خلال این سوژه‌ها مسئله عمیق تری پنهان شده است. همین که ما به این نقاشی‌ها به دید یک شیء صرف نگاه نمی‌کنیم، ما را یک قدم به مسئله ای که هیدگر از آن صحبت می‌کند، نزدیک‌تر می‌کند. حال ارتباط بین اندیشه ونگوگ و حقیقت چگونه و از چه طریقی در نقاشی های او اتفاق می‌افتد؟

## حقیقت در اثر هنری

از منظر هیدگر دو عامل در رخ دادن حقیقت در یک اثر هنری، نقشی اساسی ایفا می‌کنند: « عالم» و «زمین». در کتاب « *سرآغاز کار هنری*» ، « عالم، گشودن راه‌های گسترده عزم‌های درست کرده ساده و اساسی است که (آن عزم ها) خود گشایش‌گر خود است. زمین فراز آمدن آن پیوسته فروبسته‌ای است که به هیچ چیز قابل برگرداندن نیست

و از همین روی همواره نهان کننده است عالم بالذات غیر از زمین است و با این همه هرگز از آن جدا نیست.» (ضیاءشهابی, ۱۳۹۸, ص. ۳۲)

عالم نقطه عطف زندگی آدمی است که در آن مهم ترین تصمیم گیری‌های انسان و تاریخ زندگی یک قوم وجود دارد. هم چنین عالم، روابط و نسبت های ما با محیط اطراف ماست که هرچه قدر نسبت های ما با این محیط بیشتر باشد، عالم ما بزرگتر خواهد بود. عالم بدین گونه نیست که برای ما مشهود باشد و بتوانیم آن را در دست گیریم بلکه نقاط عطفی است مانند مرگ و زندگی، نیکی و شر و ... . اینگونه نیست که از ما جدا باشد و به طور مستقل از ما عمل کند. عالم بیرون از ما نیست، بلکه ظهورش به ما وابسته است. هیدگر می‌گوید: « عالم می‌عالمد و از هر چیزی موجودتر است.» (ضیاءشهابی, ۱۳۹۸, ص. ۲۸) برای مثال، زن کشاورز عالمی دارد زیرا نسبت‌ها و روابطی را برای ما می‌گشاید. کار هنری نیز عالمی دارد و عالمی را می‌گشاید که در آن چیزها آشکار می‌شود. «زمین» اما سعی در نهان کردن چیزها دارد. زمین تمام تلاش های عالم را برای آشکار ساختن و گشودن از بین می‌برد و نهان کننده است. زمین آن جایی است که آدمی سکنی می‌گزیند. اما منظور این زمین خاکی و کره زمین و آنگونه که آن را در رشته زمین‌شناسی می‌شناسیم نیست. همه چیز در زمین جای گرفته است و عالم بر آن استقرار می‌یابد. عالم برافراشته می‌شود و[۲] زمین فراز می‌آید .[۱] این برافراشته شدن به معنای اقامه یافتن و برپاشدن است و فراز آمدن به معنای پیش نهادن، فرو بستن. زمین دائما در حال فروکش کردن عالم و بسته شدن و انزوا است به طوری که هیچ راه نفوذی در آن نیست. (young, 2002, p. 23) زمین آن‌گاه خود را نشان می‌دهد که اتفاقا ناگشوده بماند و باز نشود. برای مثال اگر سنگی را بشکافیم و یا وزن آن را اندازه گیری کنیم، باز سنگ، سنگ می‌ماند و ما به سنگ بودن آن پی نمی‌بریم. هستی سنگ برای ما نامشخص خواهد ماند. زمین در خودش ظاهر می‌شود و آشکار می‌گردد و به عنوان یک کل منسجم عمل می‌کند که هستی و بودن در آن ظاهر می‌شود. و همزمان زمین، پناه می‌دهد، محافظت می‌کند، نظاره می‌کند و نگاهدار عالم است. زمین از آشکار شدن چیزها به وسیله تلاش عالم جلوگیری می‌کند و در نهایت هم همه چیز و کل وجود آشکار نمی‌شود و در این آشکار شدن محدودیتی وجود دارد و در همین جاست که پیکاری بین این دو شکل می‌گیرد. (Jaeger, 1958, p. 64)

در اینجا پیکار[۲] به معنای جنگیدن و کوشیدن است. از آنجا که عالم بستر ظهور است و چیزها در آن به ظهور می‌رسد و آشکار می‌شود و در مقابل آن زمین، بستری پوشیده است و در خفاست و از هر نامستوری جلوگیری می‌کند و نهان کننده است و در مقابل تلاش‌های عالم برای ظهور چیزها مقاومت می‌کند، نزاعی بین این دو شکل می‌گیرد. اما نزاعی از جنس وحدت و پایداری نه از جنس ناسازگاری و آشوب. وحدتی که پیکارجویان این نزاع در آن به پایداری می‌رسند. وحدتی از جنس آرامش و صلح، زیرا اگر نزاعی نباشد آرامشی نیز شکل نمی‌گیرد. در راستای این نزاع و آرامشی که بعد آن به وجود می‌آید، درخشش و گشایشی رخ می‌دهد و حقیقت همچون رخدادی ناپوشیده می‌شود و به ظهور می‌رسد. در واقع حقیقت در راستای شکافی که از نزاع به وجود آمده و دوباره ترکیب شده و به پایداری رسیده است، به ظهور می‌رسد. (Stambaugh, 1972, p. 26)

کار هنری عالمی را که ما در آن غرق هستیم و از آن غافل شده‌ایم، به ما نشان می‌دهد. در این عالم روابطی وجود دارد که بر ما آشکار نیست و به نسبت ارتباطی که با این عالم می‌گیریم، عالم ما بزرگ‌تر و گشوده‌تر می‌شود. عالم هر یک از ما با عالم دیگری متفاوت است زیرا هیچ کدام از ما از امکانات مساوی در زندگی برخوردار نیستیم و با تفاوت در نسبت‌ها، عالم ما نیز رنگ و بوی تازه‌ای به خود می‌گیرد. و اما بخشی که ناگشوده باقی می‌ماند همان زمین است که فروبسته است. اگر درست به اثر هنری بنگریم، می‌بینیم که امکان های بسیاری را برای ما فراهم می‌کند. اثر

هنری، با امکان‌هایش تعریف می‌شود. برای مثال اینکه هنر می‌تواند معنایی را بگشاید که نه فقط با یک فرد بلکه با قومی صحبت می‌کند و ویژگی‌های مشترکی را بیان می‌کند از امکان‌های آن است. هنر می تواند عالم و روابطی را مشخص کند، مانند عالم یک زن کشاورز که احوال روحی و درونی او را شکل می‌دهد. پس اگر امکان‌هایی که در هنر وجود دارد به فعلیت برسد، گشایشی در آن صورت می‌گیرد که مختص کار هنری است.کار هنری این امکان را به ما می دهد تا با شناخت عالم خود و وسعت دادن به آن، به فراموشی هستی که در دنیای مدرن به آن دچار شده ایم، غلبه کنیم.پس همانطور که هیدگر می گوید، هنر تنها راه نجات انسان از مدرنیته که در آن هستی خود را فراموش کرده و قرار گرفتن در سوژه محوری و راهی است که می تواند به انسان بیاموزد که چگونه می تواند در هستی خویش تأمل کند.

یکی از راه های به ظهور رسیدن حقیقت، «کار بودن کار» است. اما کار بودن کار چیست؟ کار بودن کار، ابزار بودن ابزار و چیز بودن چیز، تنها وقتی درک می‌شود که ما به بودن و هستی دازاین بیندیشیم. کار هنری، بستری را فراهم می‌آورد که در آن عالم و زمین در نزاع هستند، باز یادآوری می‌شود که این نزاع از جنس وحدت و کوشش است. در این بستر که به واسطه اثر هنری به وجود آمده است، و در پی پیکار عالم و زمین چیزی نامستور می‌شود. آشکار می‌شود به ظهور در می آید و آن حقیقت است.

اما این بستر که در آن حقیقت به ظهور می‌رسد چگونه توسط هنرمند خلق می‌شود؟ هنرمند در ارتباط با فیزیس و گنجاندن آن در زندگی و تفکر به آن است که می‌تواند در عالم جست و جو کند و اجازه دهد تا عالم پیرامونش بر او ظهور کند و خلاقیت و ابداع خود را به عرصه ظهور برساند.

## فیزیس[۲۳] و ظهور پدیدارها در نگاره‌های ونگوگ

فیزیس اولین نام یونانی برای خود موجودات به عنوان یک کل است. موجود آن چیزی است که به خودی خود بدون اینکه به هیچ معنا تحت اجبار باشد می‌شکفد، چیزی است که ظهور می‌کند و پیش می‌آید و بار دیگر به خود باز می‌گردد و عقب می‌نشیند. (کوکلمانس, ۱۹۴۱, ص. ۳۵)

در مقاله « فیزیس یا فوزیس؟» مفهوم این کلمه اینگونه بیان می شود که در قلمرو اساطیر به معنای «نخستین تولد یافته» می باشد و پرورده دیگری نیست و وجودش را از خویشتن می‌گیرد. و هم چنین در فلسفه یونانی «به معنای پیدایش و شکوفایی چیزی است که به صورت خود بنیاد رشد نموده و متحول می‌شود، به عبارتی نوعی اصالت در پیدایش رشد و تحول وجود دارد.» در ادامه نیز برای روشن‌تر ساختن مفهوم فیزیس آن را در مقابل صناعت قرار می‌دهد. صناعت به این معنی که ساخت و پرداخته بشر است و علت و پیدایش آن در چیزی دیگر است کاملا در مقابل طبیعت که از خود بر می‌آید و در خود استوار است و در جوهر خود دوام می‌یابد، می‌باشد. (بلخاری, ۱۴۰۰, ص. ۶۷)

موجود قائم به خود است و به اصطلاح هیدگر «*در خود-ایستایی*» دارد. ما در چیز یا شیء به دنبال این مسئله می‌گردیم و شیء را مستقل و به دور از هر چیز و هر نسبتی تعریف می‌کنیم و زمانی که اجازه می‌دهیم این شیء یا چیز بر ما ظهور کند، فیزیس رخ می‌دهد. « فوزیس آن حرکت طبیعی و خود به خود است که در نتیجه آن تمام موجودات برمی‌آیند و، سرانجام، در خود فرو می‌نشیند.» (ریخته‌گران, ۱۳۸۶, ص. ۲۲۸). فیزیس موجودات را بدون هیچ

واسطه‌ای آشکار می‌کند و به آن ها اجازه می‌دهد تا ظهور کنند و هیچ چیزی در این به ظهور رسیدن دخیل نیست، انسان در آن جایی ندارد و در این ظهور کاری انجام نمی‌دهد، این ظهور حرکتی خود به خودی است.

ونسان ونگوگ، در سال ۱۸۵۳ در روستای *زوندرت*، *هلند* به دنیا آمد. او در جست و جوی هنر مسیر سختی را طی کرد و برای رسیدن به هنر اصیل راه تازه‌ای را پیمود. وی نقاشی است که در جست و جو و مکاشفه طبیعت و هستی برآمد و مطالعه هستی را اصل کار خود قرار داد. او در یکی از نامه های خود به برادرش، تئو[۵] گفته است: «اگر هنر را در حقایق زندگی نمی‌جستم، زندگی را بیهوده می‌پنداشتم.» (فروزی, ۱۳۹۷, ص. ۱۹۸) روشن است که او در هنر خود به دنبال حقیقت زندگی بوده است و هنر را فراتر از بازنمایی صرف اشیاء و جهان پیرامون خود می‌دیده و در آن هدفی را دنبال می‌کرده است. گرچه راه های بسیاری را برای کشف این حقیقت پیمود اما هیچ چیز جز هنر نتوانست او را به هدفش که کشف حقیقت بود نزدیک‌تر کند.

وی هم چنین در نامه‌ای دیگر می‌گوید، که همیشه واقعیت را مورد مطالعه قرار می‌دهد، واقعیتی که او را به حیقیقت زندگی نزدیک‌تر می‌کند از این سو هنر را برمی‌گزیند. از این روی می‌نویسد: « من نمی‌کوشم شکل ظاهری دست را طراحی کنم، بلکه می‌خواهم حرکات آن را بیابم. من نمی‌خواهم شکل چهره را از نظر ریاضی دقیق نشان دهم، بلکه می‌کوشم، حالت و نفس عمیق بیل زن را هنگام کار مجسم کنم، و به اصطلاح دیگر می‌خواهم حقیقت و معنای زندگی را در نقاشی بیان دارم...» (فروزی, ۱۳۹۷, ص. ۲۵۷)

ونگوگ هنرمندی خودآموخته است که با استفاده از رنگ و نور و با بهره گیری از امکانات عناصر تجسمی، در نگاه اول سعی در بازنمایی پیرامون خود و آنچه که درآن است دارد. اما با نگاهی عمیق تر متوجه می‌شویم که او شیوه متفاوتی را از دیگر هنرمندان برمی‌گزیند و سعی می‌کند که در هنر خود مسائل و مباحث عمیق بشری را روشن سازد و نگاه تازه‌ای را برای مخاطب به وجود آورد. مسائلی که زندگی بشر را دگرگون می‌کند و هستی او را شکل می‌دهد. این شیوه نگرش او به محیط پیرامونش، بیان تصویری خاصی را برای او فراهم می‌آورد تا بدین وسیله به هستی انسان و حضور او در هستی بپردازد. او با جست و جو در این زمین خاکی و هم چنین مکاشفه درونی خود بیان تصویری خود را غنی‌تر می‌سازد. از این جهت که فرم ها و ضرب قلم‌های او فقط بازنمایی صرف و تکنیک کار متفاوت او نیست بلکه این فرم ها و اشکال به سخن در می‌آیند و از حضور انسان خبر می‌دهند. او با کشف طبیعت و تفکر در هستی خود سعی در چگونگی «هست بودن» آدمی می‌کند. این شیوه نگرش او شاید ریشه در کودکی او دارد که در خانواده‌ای مذهبی با پدری کشیش می‌زیست. حتی زمانی خود نیز در پی ادامه این راه بود اما به نظر می رسد که در این راه موفق به شناخت هستی خود و حضور خود در این جهان نشد و از این روی به هنر پناه آورد. اما چگونه است که می گوییم او در خلق تصاویرش به دنبال جست و جوی هستی انسان است؟

اگرچه ما از این مسئله آگاه هستیم که ونگوگ قصد آشکار کردن ظهور وجود در نقاشی خود را نداشته است اما این مسئله که هنرمند جهان پیرامون و اجزایی که در آن هستند را به گونه‌ای می‌دیده که ذات آن‌ها اهمیت داشته است و نه فقط ظاهر آن‌ها از تفکر وی به نحوه‌ی بودن خبر می‌دهد. برای این نقاش چگونگی ابزاری مانند کفش و اینکه این کفش «هست» و حضور دارد مهم بوده است. و این حضور، یک حضور عادی روزمره نبوده بلکه به آشکار شدن عالمی و شکل گرفتن مفهومی ورای ابزار بودن می‌انجامد. در واقع ونگوگ کفش بودنِ کفش را به انسان یادآور می‌شود. انسانی که در جهان بودن و نحوه تفکر در آن را فراموش کرده است. بدین سبب ونگوگ به نحوی به سوی پرسش‌هایی که به ظهور حقیقتی منجر شود گام برداشته است.

ونگوگ، به شهرهای مختلفی سفر می‌کند و تجربه های متفاوتی را می‌اندوزد و اتفاقات متعددی حال، خوشایند یا ناخوشایند برای او رخ می‌دهد که او را در رسیدن به هدفش که خلق یک اثر هنری اصیل است، یاری می‌کند. برای مثال یکی از تابلوهای ونگوگ با عنوان «*سیب زمینی خورها*» [۶](تصویر ۱) او را در جست و جوی حالات آدمی و شناخت انسان‌ها نشان می‌دهد و روابط و نسبت‌های انسان‌ها را با عالم خود بررسی می‌کند. طبیعت برای او بستری فراهم می‌سازد تا در آن به مطالعه بپردازد و نور و رنگ موجود در طبیعت ابزارهایی هستند که این کشف و شهود به

تصویر 2 . *سیب‌زمینی خورها*، ونسان ونگوگ، ۱۸۸۵، مأخذ: (URL2)

وسیله آن‌ها انجام می‌گیرد. همچون بستری که این اشیا و موجودات در آن به ظهور می‌رسند. بستری که می‌توان از آن با نام فیزیس یاد کرد. او به واسطه تصویرش محملی را ایجاد می‌کند تا در آن رنگ و نور به ظهور درآیند و هرچیزی که باطن است آشکار گردد و نامستور شود. این خلاقیت و مبدع بودن هنرمند را نشان می‌دهد که تنها در راستای آفرینش اثر هنری پدید می‌آید و هم چنین یکی از شروط لازم برای این است که یک اثر، اثری هنری شود. اثری که به واسطه خلاقیت هنرمند از یک شیء صرف خارج شده است. ونگوگ از این جهت هنرمندی در جست و جوی هستی است که به واسطه خلاقیت و ویژگی مُبدِع بودنش آثاری را پدید می‌آورد که علاوه بر یک بازنمایی، که از طبیعت بیجان کشده شده است یا آثاری که در آن فیگور در فضا قرار گرفته‌اند، اشیاء و فیگورها معنایی فراتر از سوژه نقاشی دارند و به آثاری هنری تبدیل می‌شوند که از این رو در این آثار هنری عالمی شکل می‌گیرد، ظهور به وجود می‌آید و آشکارگی رخ می‌دهد. ظهور وجود که به نظر می‌رسد همان حقیقت است گشوده می‌شود. این آشکارگی از وجود پدیدارها سخن می‌گوید. اینکه ما با دیدن یک نقاشی از حضور یک شیء آگاه می‌شویم حقیقتی است که با دیدن یک شیء واقعی بدان نمی‌رسیم. در نقاشی «*کفش‌های ونگوگ*» ما از این جهت به حقیقت کفش‌ها پی می‌بریم که با دیدن این نقاشی، کفش‌ها اهمیت دو چندانی پیدا می‌کنند و ما متوجه حضور آن‌ها می‌شویم. بنابراین، تصویر کفش‌ها بستری است که در آن خود کفش ها مشخص شده است. (Zachariáš, 2014, p. 366) این کفش‌ها دیگر شیئی که

در گوشه‌ای از خانه بعد از یک روز پرکار افتاده‌اند، نیستند و ذهن ما را به تفکر در وجودشان متمرکز می‌کنند. این همان ظهوری است که هیدگر از آن سخن می‌گوید. ظهوری که تنها در یک کار هنری اصیل رخ می‌دهد و نه در هرگونه اثری.

## ونگوگ و زیست آگاهانه در هستی

هیدگر، آثار ونگوگ را به عنوان هنر اصیل یا هنر بزرگ معرفی می‌کند و او را از باقی هنرمندان متمایز می‌کند. هنر ونگوگ، همان گونه که پیش‌تر به آن اشاره کردیم هنری «درخود ایستا» می‌باشد و برای ظهور و آشکارگی تنها به خود متکی است. هنر وی، از مسائل مهم بشری سخن می‌گوید. از کشف هستی و حضور آدمی، از چگونگی حضور او در این جهان. برای مثال در تابلوی « *سیب‌زمینی خورها*» (تصویر ۱) با استفاده از ترکیب بندی و نحوه نورپردازی اثر و تاکید او بر محوریت انسان در تابلو، فضایی محنت‌بار و غم‌آلود که نشان از زندگی دردناک طبقه کارگر جامعه دارد اما با سیب‌زمینی‌های در دست آنان و همبستگی این انسان‌ها، ما را با تلاش‌گر بودن و محبت بین آنان آشنا می‌کند. واضح است که ما با دیدن یک صحنه واقعی از پشت پنجره یک خانه، به عالمی که در اینجا آشکار شده پی نمی‌بریم بلکه این نقاشی ونگوگ است که ما را به دیدن این مسائل دعوت می‌کند. از این جهت است که وی از هنرمندان دیگر متمایز می‌شود. ونگوگ مخاطب را به دیدن و تفکر درباره‌ی آنچه که خود مشاهده کرده است دعوت می‌کند. به عالمی که در آن از حقایق سخن می‌گوید. به عالمی که انسان در آن محوریت دارد و چگونگی حضور او در این جهان یک اصل مهم است. ونگوگ هنرمندی آگاه به هستی خویش است از آن جهت که در هستی آدمی تفکر می‌کند. همچنین هیدگر انسان را به تفکر فرا می‌خواند، تفکری که وظیفه یک انسان است. کار اندیشه نیز باید گشایش و حضور باشد. (Stambaugh, 1972, p. 73) « دازاین» در فلسفه هیدگر، از هستی خویش پرسش می‌کند و در آن تفکر می‌کند. پس به هستی خویش آگاه است. همانگونه که ونگوگ به هستی خود آگاه است و به دنبال کشف حقیقت هستی است. حقیقتی که انسان را به پرسش از وجود خود نزدیک می‌کند. او در نامه‌ای می‌نویسد: «... انسان به علت شور و هیجانی که دارد احساس می‌کند برای ماموریتی برگزیده شده و باید کارش را به پایان برساند.» (فروزی, ۱۳۹۷, ص. ۱۹۰)

ونگوگ به پدیدارهای اطراف خود اجازه می‌دهد تا در برابر او آشکار شوند. این آشکارگی رخ می‌دهد و همراه آن روشنی به وجود می‌آید. خود هنرمند در این آشکارگی دخالت نمی‌کند بلکه به پدیدارها این امکان را می‌دهد تا درخود ایستایی خود را حفظ کنند. پدیدارها خود راه را برای ورود به بوم نقاشی ونگوگ باز می‌کنند و به واسطه مُبدِع بودن و خلاقیت هنرمند به عرصه ظهور می‌رسند. پس هنر ونگوگ هنری در خود ایستاست زیرا پدیدارها در آن به ظهور می‌رسند و از نبوغ و خلاقیت هنرمند سرچشمه می‌گیرد. از این جهت است که می‌توانیم روند کار هنری ونگوگ را با روش *فنومنولوژی* هیدگر تطبیق دهیم و شباهت‌هایی میان نحوه هستی و زیست آگاهانه ونگوگ و فلسفه هیدگر بیابیم. در تفکر *فنومنولوژی* به شیء اجازه می‌دهیم تا در خود قرار گیرد، در خود باشد و خود را به واسطه درونی‌ترین ویژگی‌ها و نه چیزی بیرونی آشکار سازد. از این روی ما از تفاسیر گذشته که اثر را به واسطه مسائل اجتماعی و مذهبی و نظریه‌های هنری و... تفسیر می‌کردند رها می‌سازیم و با نگاه تازه‌ای به اثر هنری می‌نگریم. تفکری که این امکان را به پدیدارها می‌دهد تا بدون هیچ دخل و تصرفی با آن‌ها روبرو شویم، برخورد کنیم و به ذات آن‌ها پی ببریم.

## درختان سرو، حقیقت و روشنایی

ونگوگ در سال ۱۸۸۹ در نامه‌ای به برادرش تئو می‌نویسد که درختان سرو فکرش را مشغول کرده‌اند و او را متحیر می‌کنند اما هنوز آنگونه که او آن‌ها را می‌بیند، نیستند. او ادامه می‌دهد که این درختان سرو مانند ابلیسک‌های مصری دارای خطوط و تناسبات زیبایی هستند و رنگ سبز کیفیت خاص و متفاوتی به آن‌ها بخشیده است. در بیان تصویری و هم‌چنین اندیشه او که در نوشته‌هایش می‌توان دید، عناصر کیفیت خاص و متفاوتی پیدا می‌کنند. (www.vggallery.com, 2015) درختان سرو که در نگاره او در عین لطافت، استوار و مستحکم هستند و در مرکز ترکیب بندی قد علم کرده‌اند، دیگر تنها درختان سرو با ویژگی‌های درخت گونگی، سرسبزی و طراوت نیستند که ونگوگ آن‌ها را بازآفرینی کرده باشد. بلکه از درخت بودن فراتر می‌روند و با ذوق و خلاقیت هنرمند درمی‌آمیزند و از روشنگاهی خبر می‌دهند که هیدگر نیز از آن سخن می‌گوید. البته اندیشیدن در درخت که به منزله یک پدیدار برای ونگوگ ظهور می‌کند، لازمه رسیدن به آگاهی در حضور درخت است. حال این چه چیزی است که پای خود را فراتر از درخت گونگی می‌گذارد و باعث به وجود آمدن مرحله‌ای جدید در تأمل و تفکر ما می‌شود؟ اگر به مسائلی همچون فرم و ماده در ساختار این نگاره بپردازیم، یا در رابطه با جنس درختان و وزن و پوشش گیاهی آن صحبت کنیم، به بیراهه رفته‌ایم زیرا باز به تحلیل اثر از دیدگاه‌های زیبایی شناسانه و نظریه‌های هنری بازگشته‌ایم. عکس‌العمل هیدگر به نقاشی *«کفش‌های ونگوگ»* هرگز یک واکنش نقادانه به واسطه تحلیل‌ها و نظریه‌های هنری نیست، بالعکس، وی نوعی رویاپردازی شاعرانه را در تفسیر این تصویر به کار می‌برد. (walker, 1980, p. 17) در حالی که هیدگر ما را به مسیری در نگریستن به اثر هنری هدایت می‌کند که در آن حوزه متفاوتی از اثر گشوده می‌شود و ما به این سوالات برمی‌خوریم که این درختان چه هستند و برای چه هدفی به وجود آمده‌اند، هستی آن‌ها چگونه است؟ به واسطه این پرسش‌ها ما به حقیقت سروها نزدیک‌تر خواهیم شد. هم چنین باید دقت کنیم که درختان سرو به عنوان یک ابژه نیستند، بلکه یک شیء هستند که ذات خود را آشکار می‌کنند. (www.vggallery.com, 2015) از این جهت است که هیدگر روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی را پیش می گیرد. بدون واسطه با پدیده‌ها برخورد می‌کند. درختان سرو، رنگ، ترکیب بندی اثر، حضور این دو درخت با قامتی ایستاده و نحوه قلم گذاری وی به شکلی پیچان و پر تحرک، همگی از پدیدارهایی هستند که ما در این اثر اجازه می‌دهیم بر ما ظهور یابند و نسبتی که با آن‌ها برقرار می‌کنیم و روابطی که بین ما و این پدیدارها شکل می‌گیرد، عالمی را شکل می‌دهد. بهتر است همانگونه که هیدگر در کتاب *«سرآغاز کار هنری»* در رابطه با اثر *«کفش‌های ونگوگ»* داستانی را شرح می‌دهد، ما هم به داستان این درختان سرو بپردازیم.

در این نقاشی، دو درخت سرو که سبزی آن نیز از نظر ونگوگ به سیاه می‌زند و کنتراست خوبی را با آسمان آبی در پس آن پیدا کرده است، در میان این علف‌زار قد برافراشته‌اند. باد در لابلای شاخ و برگ‌های آن‌ها می‌پیچد و فضایی نورانی که با رنگ‌های زرد و سبز و بنفش نقاشی شده است را در علف‌زار به وجود می‌آورد. این درختان سال‌های بسیاری است که در این زمین ریشه دوانده‌اند. به نظر می‌رسد سروها که یکی از آن‌ها بلندتر از دیگری است توسط مردی که از دوردست به آن‌ها خیره شده است، دیده می‌شوند. مردی در خانه‌ای قدیمی که به تنهایی در آن زندگی می‌کند. او حال هر روز خود را در درختان می‌بیند و درختان نیز از احوال او آگاه هستند و احساس او را بازتاب می‌دهند. باد که می‌وزد، درختان بی‌تاب می‌شوند و مرد نیز آشفته. وقتی در سکوت به سروها خیره می‌شود حس می‌کند که درختان نیز به او خیره شده‌اند. در اواسط ظهر که به نظر می‌رسد هیچ چیز جز آفتاب در این کره خاکی وجود ندارد، و همه چیز و

آماده انتشار هنرهای زیبا

حتی طبیعت عقب نشینی کرده و گرما پیروز شده است، مرد حس می‌کند همچنان که گرمای آفتاب چهره او را می‌سوزاند، به درختان نیز بی‌تابانه می‌تابد. در حقیقت گذر زمان شباهت‌های زیادی می‌آفریند. مرد نیز که آن قدر عضو این صحنه شده است، چیزهایی را تجربه می‌کند که سروها تجربه می‌کنند. او نیز مانند سروها منزوی و درون‌گراست. حضور این درختان، که به راستی تا آسمان قد کشیده‌اند، و زمان زیادی از جوانی آن‌ها می‌گذرد، وسعت «زمین» را آشکار می‌کند. درختان سرو عظمت زمین را نمایان می‌کنند. این جفت درخت در این زمین آرام گرفته‌اند و به زمین تعلق دارند. اثر هنری چیزی است که خلق شده است و به واسطه خلق شدگی‌اش، از یک شیء صرف متمایز می‌شود. زمین در این اثر هنری آزاد است که خودش باشد و برای اینکه کاربردی بودن اثر هنری، ابزار بودن سروها، و مفید بودن آن‌ها را نشان دهد مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه زمین فراز آورده می‌شود و پیش نهاده می‌شود تا ویژگی خلق شدگی اثر و مُبدِع بودن اثر، واقعیتی که اثر به طور خلاقانه‌ای خلق شده است، به چشم آید . در اثر *«کفش‌های ونگوگ»* تصویر، خود عالم است.

آنچه که در درختان سرو رخ می دهد، از جهتی با اثر *«کفش‌های ونگوگ»* تفاوت دارد. در این اثر، زمانی که هیدگر از ابزاری بودن آن‌ها صحبت می‌کند، این مسئله به خوبی آشکار می‌شود. کفش‌ها ابزاری هستند که ما هر روزه آن‌ها را به پا می‌کنیم. اما در نقاشی سروها ابزار شدن آن‌ها طی فرآیندی اتفاق می‌افتد. گرچه که کفش‌ها و درختان در ویژگی شیئیت مشترک هستند. با این حال ونگوگ آن‌ها را به گونه‌ای نقاشی کرده است که از یک شیء محض، با ویژگی‌هایی که پیش‌تر در رابطه با آن گفته شد، تفاوت دارد. هم چنین در این اثر درختان ابزاری نیستند که هر روز برای ساختن شیئی قطع شوند. بلکه نقاشی ونگوگ پا فراتر می‌گذارد و در مخاطب پرسشی بر می‌انگیزد که این درختان چرا و چگونه در اینجا حضور دارند. وقتی به این اثر هنری نگاه می‌کنیم، «در- جهان- بودن» این درختان اهمیت زیادی می‌یابد. از آنجایی که درختان فقط یک شیء محض یا یک سوژه برای نقاشی، یا تنها ابزاری برای استفاده نیستند ما را به نحوی به پرسش از حضور و وجودِ خود می‌رسانند و این پرسش با ذات این درختان پیوند می‌خورد و برای اینکه حضور این درختان را بفهمیم باید از ذات این درختان پرسش کنیم. این مسئله به دلیل نگاه ونگوگ نسبت به جهان پیرامونش و نحوه نگرش او به این مسئله که چیزها چگونه در اطراف ما حضور دارند مرتبط می‌شود. در واقع نحوه زیست او به گونه‌ای است که مسائل مطرح شده به خوبی در آثار وی مشخص است و از طریق همین آثار ما را به اینگونه نگریستن و اندیشیدن دعوت می‌کند. نحوه حضور ما در هستی نیز می‌تواند روند مشابهی را پیش بگیرد. از حضور و ذات خود پرسش کنیم و نحوه ارتباطی که میان حضور و وجود ما می‌باشد را با پرسش از ذات خود پیوند دهیم. اگرچه که رسیدن به وجود و هستی مسئله ایست که تمام فلاسفه برای فهم آن تلاش کرده‌اند و کاری بس دشوار است، اما با پرسیدن سوالات و قرار گرفتن در مسیری درست‌تر می‌توانیم به پرسش‌های بهتری برسیم که ما را به مفهوم این مسائل نزدیک‌تر می‌کند.

آماده ارسال هنرهای زیبا

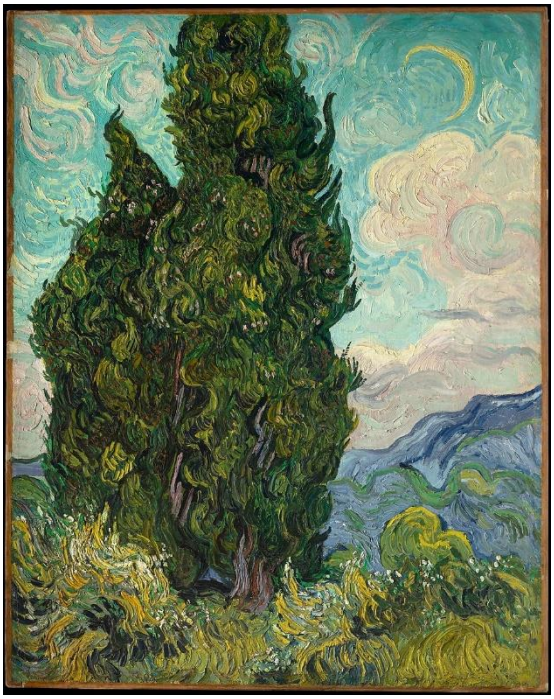

تصویر 3. «*درختان سرو*»، ونسان ونگوگ، ۱۸۸۹، مأخذ:(URL3)

حقیقت اینگونه نیست که یک بار و برای همیشه اتفاق افتد، بلکه تا زمانی که عالم ما امکاناتی را برای ما فراهم می‌آورد تا به وسیله آن چیزهای بیشتری برای ما آشکار شود، حقیقت رخ می‌دهد و ادامه دارد. و نیز حقیقت به مرور و آهسته رخ می‌دهد، حال ممکن است ما آن را درک کنیم و برای ما عقلانیت پیدا کند یا خیر و تا زمانی که ما به پرسیدن ادامه می‌دهیم و اطراف ما پر از پرسش و ابهام است، حقیقت اتفاق می‌افتد. (Sassen, 2001, p. 163)

عالمی که مردِ تنها در این علف زار پر رمز و راز دارد، به وسیله زمین محافظت می‌شود و زمین، عالم این مرد را در خود نگاه می‌دارد. در اینجا همانطور که پیش تر اشاره کردیم، نزاعی بین «عالم» و «زمین» شکل می‌گیرد. عالمی که همواره در پی آشکار ساختن حقایق سروهاست و زمین که استوارانه مقاومت می‌کند. این درختان فراخوان رازگونه زمین را آشکار می‌کنند. زمین که خود را می‌پوشاند و از آشکارگی دوری می‌کند با عالمی که درختان به وجود آورده‌اند روشن می‌شود. اما در این نزاع که از جنس وحدت است و این وحدت در پی آرامشی بعد از مقاومت زمین و رهایی عالم است، رخدادی شکل می‌گیرد و با روشن شدن برخی از این حقایق و رهنمون ساختن ما به تفکر در رابطه با درختان سرو و آگاه شدن نسبت به عالم سروها و هستی آن‌ها، توجه ما را به مسئله متفاوتی معطوف می‌کند. و آن این است که هنر که سرآغاز هنرمند و اثر هنری است چگونه با حقیقت پیوند می‌خورد. حقیقت هم پوشاننده است و هم آشکارکننده. در این آشکارگی و پوشانندگی کفش بودن و سرو بودن، در ذات خود آشکار می‌شود.

آماده انتشار هنرهای زیبا

هیدگر از آثار متفاوتی که ونگوگ از کفش‌ها خلق کرده است به خوبی آگاه است ولی در ظاهر نقاشی خاصی را در ذهن ندارد و ادعا می‌کند که همه آن‌ها حقیقت یکسانی را عرضه می‌کند. در نقاشی «*کفش‌های ونگوگ*» اینکه ما کفش‌ها را یک سلف پرتره فرض کنیم و آن‌ها را سمبلی از حضور ونگوگ در اثر بدانیم، ما را به بیراهه می‌برد زیرا این مسئله برای هیدگر اهمیت چندانی ندارد که کفش‌ها از آن چه کسی هستند بلکه آنچه اهمیت دارد این است که کفش‌ها در حقیقت چه هستند. همچنان که سروها از حضور خود خبر می‌دهند و ما با مواجهه با این اثر به اینکه درختان سرو چه هستند، چه هدفی دارند و برای چه در آنجا قرار گرفته‌اند روبرو می‌شویم و ونگوگ مخاطب را با ماهیت وجودی این دو سرو آشنا می‌کند و آنچه اهمیت می‌یابد اگزیستانس درختان سرو و هستی آن‌هاست. (Payne, 1992, p. 92) در راستای این اثر، مسئله‌ای که نظر مخاطب را بسیار جلب می‌کند، این است که درختان سرو سوژه‌ای عادی و معمولی هستند که این هنرمند هر روز از نظر می‌گذرانده، اما طوری آن را به تصویر کشیده است که ما با دیدن آن وارد عالمی می‌شویم که علاوه بر تفکر و تأمل ما را با پرسش‌های متعددی در رابطه با وجود و نحوه هستی روبرو می‌کند. این خلاقیت از آنِ هنرمند است. ما با دیدن درختان واقعی سرو، به عالمی که درون آن هاست ورود نمی‌کنیم بلکه این مهم از طریق اثر هنری اتفاق می‌افتد. (Babich, 2003, p. 160) اثر هنری بزرگ دو چیز را به ارمغان می‌آورد: در ابتدا به چیزها نگاه می‌بخشد و به جامعه تاریخی و بشریت کمک می‌کند تا بفهمد که چیزها چه هستند و همینطور به انسان طرز نگاهش را می‌بخشد تا بداند که واقعا چه چیزی در زندگی اهمیت دارد. چه چیزی ناب و اصیل است و چه چیزی ابتدایی، چه چیزی ارزش به یاد ماندن دارد و چه چیزی به فراموشی سپرده می‌شود و ... . به زبان دیگر اثر هنری اصیل یک زمینه هستی شناسی و اخلاقی را ایجاد می‌کند که به واسطه آن جامعه تاریخی شروع به فهمیدن هستی خود می‌کنند. (Thomson, 2011, p. 42)

این بدان معنی است که اثر هنری باعث می‌شود تا نسبت‌های وجودی در درونش رخ دهد و چیزی را به نمایش گذارد. همانگونه که هیدگر از یک قطعه شعر می‌گوید که در ادوار تاریخی مختلف ظهور می‌کند و در آن نسبت‌هایی را نشان می‌دهد که برای خوانندگان یک دوره تاریخی رخ می‌دهد. فرهنگ این قوم تاریخی را مشخص می‌کند. همچنان که نسبت های عالم هر فردی با فرد دیگر متفاوت است، رخداد و گشایشی که برای هر قوم اتفاق می‌افتد نیز تنها مختص همان قوم است.

## نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شده است تا نگرش ونگوگ نسبت به زندگی و هنر خود و زیست آگاهانه او در این جهان، آنچنان که هیدگر در آن تفکر می‌کند و مخاطب را به تفکر در هستی خویش دعوت می‌کند، نشان داده شود که حقیقت که آشکارگی و ظهور وجود است، چگونه در آثار این هنرمند تجلی می‌یابد؟ و چطور در نقاشی‌های ونگوگ می‌توانیم زیستی آگاهانه را جست و جو کنیم که با فلسفه هیدگر مطابقت داشته باشد؟

هیدگر خلق این اثر هنری اصیل را که بستری است مناسب برای ظهور حقیقت، نتیجه ذوق و خلاقیت هنرمندی می‌داند که در هستی خویش نظر می‌افکند و هر چیز کوچک در این هستی او را به تفکر دعوت می‌کند. ونگوگ با توجه به آگاهی از وجود خود در این هستی، به پدیدارها اجازه ظهور می‌دهد و آن ها را در بوم نقاشی خود طوری به تصویر می‌کشد که به نظر می‌رسد این پدیدارها با مخاطب سخن می‌گویند و همانطور که در نقاشی «*درختان*

سرو» بررسی شد از عالمی خبر می‌دهند که حقایق در آن روشن می‌شود. ونگوگ با بهره گیری از شیوه بیان خاص خود و به کارگیری رنگ و نور در نگاره‌های خود به تأمل در هستی می‌نشیند و با خلاقیت خود پدیدارها را به گونه‌ای در کنار یکدیگر قرار می‌دهد که ما دیگر آن‌ها را فقط عناصری که درکنار هم چیده شده است، نمی‌بینیم بلکه به تفکر در وجود و چگونگی وجود آن‌ها می‌پردازیم. اعتماد هر روزه به آن‌ها از بین می‌رود و دیگر اشیایی برای استفاده روزمره ما نیستند و شروع به سوال پرسیدن در رابطه با آن‌ها می‌کنیم و همانگونه که از منظر هیدگر به آن پرداختیم ، رنگ و بویی متفاوت می‌گیرند و حقیقت که به عنوان یک رخداد اتفاق می‌افتد، خبر از ظهور وجود می‌دهد و پرسش از هستی که بنیان تفکر این فیلسوف را تشکیل می‌دهد و اندیشه ونگوگ که مخاطب را با زیست آگاهانه خود پیوند می‌دهد و جهان را آنگونه که خود می‌بیند، به ما نشان می‌دهد و حقیقت را در آثار پر عظمت خود جای می‌دهد.

آماده انتشار هنرهای زیبا

## پی‌نوشت‌ها

[1] Being- in- the- World
[2] Plato
[3] Aristotle
[4] catharsis
[5] Phenomenology، این واژه در فارسی به «پدیدارشناسی» ترجمه شده است، ولی بهتر است از واژه انگلیسی آن استفاده کنیم، زیرا پدیدارشناسی معنای کامل این لغت را نمی‌رساند.
[6] Dasein
[7] Heidegger on Art and Artworks
[8] Josef J. Kockelmans (1923-2008)
[9] محمدرضا ریخته گران
[10] Payne, Michael. 1992
[11] Jacques Derrida
[12] Sassen, Brigitte. 2001
[13] Marcel Duchamp
[14] Fountain
[15] مقاله محمود خاتمی، نشریه فیلسوف فرهنگ، ۱۳۸۷.
[16] مقاله شمس الملوک مصطفوی، نشریه کیمیای هنر، ۱۳۹۱.
[17] Aletheia
[18] Lichtung یک کلمه آلمانی است که به معنای روشن سازی و پاک سازی می‌باشد.
[19] Existence
[20] Sets up
[21] Setting forth
[22] strife
[23] physis
[24] Self- substance
[25] Theo Van Gogh
[26] Potato Eaters

## فهرست منابع


احمدی، ب. (۱۳۷۴). حقیقت و زیبایی. تهران: نشر مرکز.

بلخاری، ح. (۱۴۰۰). فیزیس یا فوزیس؟ (ریشه‌شناسی مفهوم طبیعت در علم‌الاساطیر و فلسفه یونانی). *غرب‌شناسی بنیادی، ۷*(2)، ۵۹-۷۸.

دآلوا، آ. (۱۳۹۴). روش‌ها و نظریه‌های تاریخ هنر. (م. آ. سعید، مترجم). تهران: نشر فخراکیا.

ریخته‌گران، م. (۱۳۸۶). حقیقت و نسبت آن با هنر. تهران: سوره مهر.

ژیمنز، م. (۱۳۸۷). زیباشناسی چیست؟ (م. ابوالقاسمی، مترجم). تهران: نشر ماهی.

ضیاءشهابی، پ. (۱۳۹۸). سرآغاز کار هنری.

فروزی، ر. (۱۳۹۷). نامه‌های ونگوگ. تهران: نگاه.

کوکلمانس، ی. ی. (۱۹۴۱). هایدگر و هنر. آبادان: پرسش.

هایدگر، م. (۱۳۸۶). هستی و زمان. (س. جمادی، مترجم). تهران: ققنوس.

Babich, B. E. (2003). From Van Gogh's Museum to the Temple at Bassae: Heidegger's Truth of Art and Schapiro's Art History. *Culture, Theory & Critique*, *44*(1), 18-36. https://doi.org/10.1080/1473578032000151067

Cooper, D. E. (2014). Heidegger on nature. *Environmental Values*, *3*(4), 9-14. Retrieved from http://www.jstor.org/stable/30302105

Jaeger, H. (1958). Heidegger and the work of art. *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, *16*(1), 58-71. Retrieved from http://www.jstor.org/stable/30302105

Payne, M. (1992). Derrida, Heidegger, and Van Gogh's 'old shoes'. *Textual Practice*, *6*(1), 87-100. https://doi.org/10.1080/09502369208582136

Sassen, B. (2001). Heidegger on van Gogh's old shoes: The use/abuse of a painting. *Journal of the British Society for Phenomenology*, *32*(2), 160-173. https://doi.org/10.1080/00071773.2001.11007312

Stambaugh, J. (1972). *On time and being*. Harper & Row.

Thomson, I. D. (2011). *Heidegger, art, and postmodernity*. Cambridge University Press. https://doi.org/10.1017/CBO9780511792520

Walker, J. A. (1980). Art history versus philosophy: The enigma of the 'old shoes'. *Block*, *3*(1), 14-23.

VG Gallery. (2015). Retrieved from http://www.vggallery.com

Young, J. (2002). *Off the beaten track*. Cambridge University Press.

Zachariáš, J. (2014). Vincent van Gogh's *A Pair of Shoes*: An attempt at an interpretation. *Umeni/Art*, *62*(4), 354-370. Retrieved from https://www.researchgate.net/publication/279082281

URL1: https://www.vangoghmuseum.nl/nl/collectie/s0011V1962 [1401/12/20]

URL2: https://www.vangoghmuseum.nl/en/collection/s0005v1962 [1401/12/20]

URL3: https://www.metmuseum.org/art/collection /search/437980[1401/12/20]

آماده انتشار هنرهای زیبا

Abstract

Truth is a demure occurrence within the work of art. Martin Heidegger relates art and truth in an extraordinary way by proposing this matter. And in this regard, he portrays art as a salvation for modern man who has forgotten his existence and has been summoned to reckon his being through art. Van Gogh, who discussed the search for truth in his letters, appears to be attempting to move closer to conscious life. The purpose of writing this article is to look into Van Gogh's conscious life contemplation and its impact on his work considering Heidegger's philosophy and manner of truth emergence in his paintings. Regarding the connection between truth and the work of art and also Van Gogh's ontological ideas and the transparency of the nature of the phenomena in his work some questions have been proposed in order to shed a light on Heidegger's conception of conscious awareness method of the artist in creating his paintings. so it has been tried to solve the questions by employing a direct interpretation and by analyzing some of Van Gogh's paintings in the structure of Heidegger's concepts. In the final step, it seems Van Gogh's notion has a direct connection with Heidegger's philosophy and his perception of art, and both were seeking to unfold the existence and invite man to ponder about it. Van Gogh's problems and inquiries from his early years served as the impetus for his exploration of the cosmos and attempt to comprehend it. Similarly, according to Heidegger, man's inquiry should begin with problems, not with philosophy. Our motivation also stems from the challenge of thinking about going back to the actual items. Van Gogh appears to have begun his thoughtful life by listening to the call of things to return to themselves. Where he is, what he looks like, and how he acts.

For this reason, he is an artist who, considering this conscious notion, is distinguished from others in Heidegger's point of view and claims a special place. Van Gogh lets the phenomena speak for themselves and manifest themselves on him. One of the themes that is made clear and appears in his works is the truth.

It seems that something behind a painted canvas of different subjects, a still life, working people or nature is seen in his works. Van Gogh has shown special importance to the relationship between man and his existence. He studies human beings in their way of life and tries to understand human beings. In this direction, he penetrates into the deepest inner layers of man and searches for the truth. A truth that, according to this artist, can only be found in painting, paint and canvas. The truth, which according to Heidegger is the appearance and the revelation of existence, is a painting concern for this artist and he goes in search of it. in this search what is important is the human being. A person who is centered in the subject of her works.